

غالب در آینه شعر عرفانی

محمد الطاف بت

میرزا اسدالله خان غالب مثل آفتاب فن شعر در عصر خودش طلوع کرد و از روشنی تیز و موج اطراف و اکناف هندوستان را روشن کرد. خیلی دشوار است که این نابغه یگانه را به چه نام باید یاد کرد. میرزا غالب شاعر دو لسانی بود. مصنف بود، نامه‌نگار یگانه روزگار بود، استاد بود. کلام وی مملو از فلسفه، حکمت، تصوف، سوز و ساز، دلنشینی، دعوت فکر، فصاحت، بلاغت، گیرایی، ندرت بیان، شدت احساس آفریدگار است. هر کس کم و بیش از این اوصاف غالب با خبر است ولی بسیار کم با این راز آشنا هستند که میرزا اسدالله خان غالب یک شاعر عرفانی بزرگ هم بود. من می‌خواهم این شاعر بزرگ هند را «در آینه شعر عرفانی» برای دلبستگان زبان و ادبیات فارسی مختصراً معرفی کنم.

در حقیقت غالب صوفی منش و سرشار از توحید بود. وی درباره فخرِ عالم، سرور کاینات، منبع عرفان، حضرت محمد مصطفی (ص) اینطور می‌سراید:

غالب ثنای خواجه به یزدان گزاشتیم کان ذات پاک مرتبه دان محمد است^۱
نیز می‌گفت:

ز هی شکوه که اندر طراز صوت تو ز خود برآمدن صورت آفرین پیدا است^۲
درباره تصوف غالب مصطفی صابری می‌نویسد:

♦ دانشجوی دکتری، دانشگاه گرونانک دیو، امرتسر، پنجاب. این مقاله با نظارت دکتر عزیز عباس، رئیس گروه اردو و فارسی دانشگاه گرونانک دیو، امرتسر، پنجاب، تهیه شده است.
۱. صابری، سید محمد مصطفی صاحب. اور تصوف، ص ۱۴.
۲. همان، ص ۴۸.

"عمر خیام، حافظ اور غالب۔ وغیرہ می معرفت سے یہ مار ہیں میگید ول بادہ نوشی میں اس قدر مشہور ہوکہ تمام لوگ اس کو صوفی نہیں کہہ سکی خوار ہی سمجھتے ہیں"۔^۱

ترجمہ: عمر خیام، حافظ، غالب و غیرہ سرشار از می معرفت بودند ولی ہر سہ آنها در بادہ نوشی آن قدر شہرت یافتند کہ عامہ مردم آنها را بہ عنوان می خوار می شناسند۔ اشعار عرفانی غالب فی الحقیقت گنجینہ معنی طلسم هستند۔ غالب می دانست کہ اشعار وی مبنی بر حقیقت و راست گویی است۔ چنانچہ می گوید:

از ردّ و ہم قبول تو فارغ نشستہ ایم ای آنکہ خوب ما شناسی ز زشت ما^۲
میرزا غالب یقین داشت کہ ابناء وطن اشعارش را نمی فہمند۔ چنانچہ می گوید:
کو کبیم را در عدم اوج قبولی بودہ است شہرت شعرم بہ گیتی، بعد من خواهد شدن^۳
مولانا محمد حسین آزاد مؤلف «سخندان فارس» درباره غالب می نویسد:

ر۔ "میرزا غالب جاہلی کو عوام سے چھپاتے تھے، جیسا کہ صوفیاء کا عام ضابطہ ہے"۔^۴

ترجمہ: میرزا غالب اوضاع و شرایط زندگی خود را از مردم مخفی می کرد چنانکہ روش صوفیا است۔

غالب از راز الہی واقف بود۔ اشعارش ارجمند و با عظمت است۔ در رباعی زیر می بینیم کہ عشق پروردگار عالم چہ قدر بر دل غالب اثر نمودہ بود۔ رباعی را ملاحظہ فرمایید:
یارب ز جنون طرح غمی در نظرم ریز صد بادبہ در قالب دیوار و درم ریز
ہر خون کہ عبث گرم شود، در دلم افگن ہر برق کہ بی صرفہ جہد، بر اثرم ریز^۵
نیز می گفت:

شنیدہ ای کہ در آتش نسوخت ابراہیم^۶ بین کہ بی شرر و شعلہ می توانم سوخت^۶
شاعر بزرگ روحانی، آیت اللہ خمینی^ح می گوید:

۱. غالب۔ اور تصوف، ص ۳۔

۲. همان، ص ۱۳۔

۳. اردوی معلی، غالب نمبر، ص ۴۳۵۔

۴. غالب۔ اور تصوف، ص ۹۔

۵. همان، ص ۶۶۔

۶. همان، ص ۶۲۔

موجِ لطفِ دوست در دریای عشق بی کرانه گاه در اوج فراز گاه در عمق نشیب است^۱

✱

من چه گویم که جهان نیست پرتو عشق ذوالجلالی است که بر دهر و زمان حاکم است
علامه اقبال لاهوری می گوید:

عشق دم جبریل^۲ عشق دم مصطفی^۳

عشق خدا کا رسول^۴ عشق خدا کا کلام

نیز می گوید:

عشق مانند متاعی است به بازار حیات گاه ارزان بفروشند و گران نیز کند^۲

خواجه حافظ شیرازی شاعر بزرگ ایران اینطور راز عشق را بیان می کند:

هر دل که ز عشق تست خالی از حلقه وصل تو بیرون باد^۳

✱

به درد عشق بساز و خموش کن حافظ رموز عشق مکن فاش پیش اهل عقول^۴

عطار تجلیات عشق را در قالب شعر این طور سروده است:

گر زبان گردد دو گیتی سالها هم نیارد داد شرح حالها

ز ره ای عشق از همه آفاق به ز ره ای درد از همه عشاق به^۵

درباره رموز عشق مصطفی صابری شعر عارفی را نقل نموده است. شعر ملاحظ شود:

میان عاشق و معشوق رمزی ست کراماً کاتبین را هم خیر نیست

پس این ممکن نیست که همه مردمان و سخنوران زمان با عشق حقیقی غالب صد

فی صد آشنا باشند ولی با مطالعه کلام غالب ما حس می کنیم که غالب سرشار از عشق

الهی و رسول خدا و ائمه طاهرین بود. چنانچه او در عشق حقیقی سوز جداگانه دارد و

عاشق حقیقی را با خداوند کریم آنقدر عشق است که با شنیدن یا گفتن نام پاک الهی

گریه و زاری وانکساری می کردند. حتی که اشک از چشمان عاشق هم می آید. غرض

۱. دیوان امام خمینی، ص ۶۲.

۲. دانش، شعبه فارسی، دانشگاه کشمیر، سرینگر، ص ۴.

۳. انتخاب غزلیات حافظ، معیث الدین فریدی، دهلی.

۴. سالانه میگزین گل لاله، شعبه بهبود طلباء دانشگاه کشمیر، ص ۷۸.

۵. عطار، فریدالدین، منطق الطیر، ص ۱۱۷۵.

در کلام غالب این اوصاف حقیقی به درج اتم موجود است. اینک چندین ابیات وی در زیر بیاوریم:

برآورد بی کُلفتِ سیمت و سو به نور السموات و الارض رو^۱

✽

حریفان شورش عشق ترا بی‌پرده دیدندی به دامان گر نگشتی موسم گل پرده‌دار ما
هنوز از مستی چشم تو می‌بالد تماشایی به موج باده پرتو شمع مزار ما
نهال شمع را بالیدن از کاهیدن است اینجا گداز جوهر هستی است غالب آبیاری ما^۲

اشعار غالب این رمز را آشکار می‌کند که هرکسی نمی‌تواند محبوب وی را ببیند. کسی که دل بصیر و بینا باشد محبوب حقیقی غالب را می‌تواند مشاهده کند. معشوقش مستور و پنهان نیست. او عیان است البته ممکن نیست که هرکسی از فیض جلوه‌هایش مستفیض خواهد شد. میرزا غالب عاشق رسول خدا و آل رسول^۳ بود. اشعارش پر از مدح حضرت محمد^ص و ائمه طاهریں‌اند. در مثنوی ششم وی بر ذات خاتم النبیین و به قدرت باری تعالی به قلم خود اینطور جنبش داد:

با خداوند دو گیتی آفرین	ممتنع نبود ظهوری این چنین ...
نغز گفتمی نغز تر باید شنفت	آنکه پنداری که هست اندر نهفت
گرچه فخر دوده آدم بود	هم بقدر خاتمیت کم بود
صورت آرایش عالم نگر	یک ماه و یک مهر و یک خاتم نگر ...
قدرت حق بیش از این هم بوده است	هرچه اندیشی کم از کم بوده است ...
یک جهان تا هست یک خاتم بس است	قدرت حق را نه یک عالم بس است
مبداء ایجاد هر عالم یکی ست	گر دو صد عالم بود خاتم یکی ست ...
این نه عجز است اختیارسست ای فقیه	خواجه بی همتا بود لاریب فیه ^۳

غالب می‌دانست که بعد از باری تعالی^۱ ذات پیغمبر اسلام بی‌مثل است و خاتم انبیا است. ایشان را خداوند کریم از رازهای اوّل و آخر واقف فرموده است و در این جهان

۱. انساب. اور تصوف، ص ۹۰.

۲. تبسم، صوفی غلام مصطفی، شرح غزلیات غالب فارسی، جلد اوّل، ص ۱۹ تا ۱۲۱.

۳. انور معظمات. کنگرہ لکھنؤ، ص ۱۹۱ تا ۱۹۶.

ذات نبی ص راه حق است و شان حق آشکار از ذات محمد ص است. خداوند کریم این جهان را اصلاً به موجب نبی کریم ص خلق کرد. حدیث گواه است: "لولاک لما خلقت الافلاک". غرض این واقعه را عاشق رسول خدا ص یعنی میرزا اسدالله خان غالب در غزل آنقدر بیان نموده که عاشقان پیغمبر خدا از آن لذت و فرحت محسوس می‌کنند. غزل نعتیه ملاحظه فرمایید:

حق جلوه‌گر ز طرز بیان محمد ص است	آری کلام حق به زبان محمد ص است
آینه دار پرتو مهر است ماهتاب	شان حق آشکار، شان محمد ص است
تیر فضا هر آینه در ترکش حق است	اما گشاد آن کمان محمد ص است
دانی اگر به معنی لولاک و ارسی	خود هر چه از حق است، از آن محمد ص است
هر کس قسم بدانچه عزیز است می‌خورد	سوگند کردگار بجان محمد ص است
واعظ حدیث سایه طوبی ^۱ فروگزار	کاینجا سخن ز سرو روان محمد ص است
بنگر دو نیمه گشتن ماه تمام را	کان نیمه جنبشی ز بنان محمد ص است
وز خود ز نفس مهر نبوت ص سخن رود	آن خیز نامور ز نشان محمد ص است
غالب ثنای خواجه به یزدان گزاشتیم	کان ذات پاک مرتبه دان محمد ص است ^۱

آقای نامدار، رسول مختار، فخر موجودات، سرور کاینات، حبیب خداوند تعالی، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم فرموده‌اند: "من كنت مولاهُ فهذا علي مولاهُ". آشکار بود. چنانچه غالب درباره يعسوب الدين، امام المسلمين، قاتل الناکثين، والقاسطين، و المارقين، نفس الرسول، زوج البتول، سيف الله، قسيم النار والجنه، سيد العرب، عين الله، مظهر العجايب، والدالسبطين، اسدالله غالب، کلام الله ناطق، وارث علم النبیین، باب مدينة العلم، نفس الله، لسان الله، سيد الوصیین ابن صفا، علی مرتضی^۱ ابن ابی طالب علیه السلام در قالب شعر گل‌های عقیدت اینطور عرض می‌کند:

غلام شاهم و حق دانم و حق اندیشم	معاد عدل و امام و نبی و یزدان را
ز روی رای و نبی گشته‌ام پذیرفتار	به دهر بعد نبی اهل بیت و قرآن را
عاشقم لیکن ندانی کز خسرو بیگانه‌ام	هوشیارم با خدا و با علی ^۲ دیوانه‌ام
از فنا فی الشیخ مشهورم فنا فی الله به او	محو گشتم در علی ^۳ دیگر سخن کوتاه باد

۱. شرح غزلیات غالب فارسی، جلد اول، ص ۲۳۴ تا ۲۳۷.

غالب می‌گفت:

ورد من بود غالب، یا علی بوطالب نیست بخل با طالب، اسم اعظم از من پرس
در راه عشق حقیقی یا عرفانی این لازم نیست که اظهار عشق هر کسی یکسان
باشد. روش رومی بلخی، علامه اقبال لاهوری، حکیم سنائی، حافظ شیرازی، شیخ عطار
و امام روح‌الله خمینی^۲ همه جداگانه است و این یگانه روزگار بر عصر خویش هم
اظهار عشق حقیقی و روحانی به راه‌نو اختیار نمود. شاعران مسایل عرفانی را در قالب
غزل و قصیده و مثنوی و رباعی و نعت و منقبت بیان کرده‌اند. می‌توانیم بگوییم که
کلام میرزا اسدالله خان غالب مملو و سرشار از عشق عرفانی بود و می‌معرفت حقیقی
حاصل نموده ولی ما نمی‌توانیم او را بشناسیم. زیرا که این راز و ابراز فقط عاشق و
معشوق می‌توانند آشکار سازند. هرچند که این کار دقیق است ولی از مطالعه اشعار
غالب معلوم می‌شود که او چقدر با عشق حقیقی در پرده روابط داشته است اینک ابیات
چند به طور نمونه عرض می‌کنم:

شهنشاهی که دبیران دفتر جاهش به جبریل^۳ نویسنده عزت آثاری
عدو کُشی که ز چاک کنار توقیعیش دویده تا دل خسرو جراحت کاری
نیز می‌گوید:

چنان بود که ببیند به خواب کس خود را ازو مشاهده حق به عین بیداری
می‌گفت:

سخن یکی‌ست ولی در نظر ز سرعت سیر کند چو شعله جواله نقطه پر کاری^۱
از قصیده دیگر چند شعر ملاحظه بفرمایید:

آیا بود که از اثر اتفاق بخت دیوانه را بوی یثرب فتد گزار
هم مزد سعی بخشم و هم مزده سکون از بوسه پای خویش کنم بر درش فگار

در شعر عرفانی غالب به ویژه هجر و فراق و محرومی از عروج روح بلند،
ناقدردانی نعمت و امانت بزرگ خداوندی، زهد و ریاضت و تقوی^۴ را می‌بینیم. بدون
شک هر موضوعی به نوبه خود و در محدوده‌اش، مفید و سودمند است و در کلام میرزا

۱. عیار غالب [بتقریب صد ساله یادگار غالب]، ص ۹۱-۹۲.

غالب نیز جا دارد. اِنما شیوہای کہ میرزا غالب ارایہ دادہ، بر اساس همان فلسفہ وحدت الوجود است و بہ نظر او دنیا وہم و خیال و حجاب است کہ در راہ شہود حایل می شود. غالب در این اوصاف حقیقی از حضرت غمگین^ح تتبع می کرد و او را پیر و مرشد می گفت. قابل توجہ این نکتہ است کہ حضرت غمگین^ح کلام خود را برای تصحیح پیش غالب می فرستاد. گویا نظر غالب چقدر دقیق بود کہ استاد وی کلام خود را برای تصحیح پیش مرید می فرستاد و این دلیل محکم است کہ غالب دل خود را با عرفان پیوست کردہ است. چنانچہ مُرشد وی، حضرت غمگین^ح درباره علم و کمال غالب اینطور می نویسد:

کَلِّمْ كُوْ عِلْمِ تَصَوُّفٍ مِّمَّنْ جُوْدِ سِتْگَآهَ هَے، جِسْ كَلِّمْ پَارِ كَے > . طوط سے ہوا۔ طہ علماء ماہر کو بھی نہیں ہے۔ آئندہ سے وفات کے بلا تاق یہ پر موقوف رہے، مجھ سے کآ آدروییہ پسند ہے، اسی لیے میں آٹا تکی کا خواہش مند ہوں، اگر ہلہلا ہاتھ آجاتے پھر سوائے عنقا کے شکار کے کسی طرف توجہ نہ کرے گا"۱

ترجمہ: شما در علم تصوف چنان دسترسی دارید و از نامہ های شما ہم ظاہر شدہ کہ علمای ظاہرین نیز بہ آن دسترسی ندارند. از این بہ بعد مسائل تصوف را ہنگامی کہ ملاقات می کنیم بحث خواهیم کرد. من آزاد خیالی شما را می پسندم. بہ ہمین دلیل می خواہم شما را ملاقات کنم. چنین شاہبازی اگر بہ دست رسد فقط بہ دنبال شکار عنقا خواہد بود.

وقتی کہ ما مکتوبات غالب را می خوانیم معلوم می شود کہ غالب جام تصوف را نوش کردہ است چنانچہ حال خود را اینطور بیان فرمودہ است:

"انقسام وجود چنان کہ عقیدہ صورتیان است باور ندارم کہ وجود وحدت است و ہرگز منقسم نگردد تغیر و تبدل بر وی راہ نیابد و مقابل وجود جز عدم نتواند بود: عقل در اثبات وحدت خیرہ می گردد چرا ہرچہ جز ہستی است ہیچ و ہرچہ جز حق باطل است

ما همان عین خودیم اما خود از دهم دویی

در میان ماد غالب، ماد غالب حایل است^۱

میرزا غالب قایل به وحدت‌الوجود بود یعنی که در این جهان وجود یکی است و

همان حق است جز آن هیچ وجود ندارد. چنانچه در قالب شعر اردو می‌گفت:

میں نہیں - عالم مجھے منظور جز وہم نہیں ہستی اشیا میرے آگے

عراقی می‌گوید:

ترا ز دوست بگویم حکایت بی پوست همه ازوست، دگر نیک بنگری همه اوست^۲

مولانا الطاف حسین حالی می‌نویسد که غالب همه از عبادات و فرایض و واجبات

دو چیز گرفته، یک توحید و جودی و دوم حب نبی^۳ و اهل بیت و این دو چیز را

وسیله نجات خود دانسته بود. می‌گوید:

ای خاک درت قبله جان و دل غالب کز فیض تو پیرایه هستی ست جهان را

تا نام تو شیرینی جان داده به گفتن در خویش فرو برده دل از مهر زیان را

بر امت تو دوزخ جاوید حرام است حاشا که شفاعت نکنی سوختگان را

نیز می‌گفت:

در جلوه پرستم رخ و گیسوی صنم را در شیوه پسندم روش و کیش مغان را

در قاعده سجدہ سر از پا نہ شناسم در روزہ ز شوال ندانم رمضان را

گیرم کہ نهادم بود از سجدہ لبالب ای وای گر از ناصیہ جویندہ نشان را

*

خدایی کہ زان گونه روزی دهد کہ ہم روزی و ہم دو روزی دهد^۳

*

بنده‌ای را کہ بہ فرمان خدا راه رود نگزارند کہ در بند زلیخا باشد

در روشنی اشعار مذکورہ بالا این رمز جلوه‌گر است کہ عشق جلوه حق تعالی^۱

است. و عاشق این مسلک طرفدار حق است. غالب سراینده همین عشق مقدس بود، او

۱. اردوی معلی، غالب نمبر، شماره ۱۰، ص ۹۶.

۲. آثار اور تصوف، ص ۶۴.

۳. حالی، الطاف حسین، یادگار غالب، ص ۳۱۳.

می‌خواهد از هر نوع غلاظت و کثافت ظاهری و باطنی پاک باشد. این شاعر از ریا و ظاهر‌داری اجتناب دارد و از سرور دو جهان و راهنمای آدمیان نبی^ص آخر زمان و ائمه طاهرین^ص کمک گرفت. ما می‌دانیم کسی که راه نجات می‌خواهد پس باید راه نبی اکرم^ص و آل نبی^ص را اختیار نماید. در قصاید غالب این وضع روشن است که وی دامان رسول خدا^ص و آل رسول^ص را گرفته است. می‌گوید:

کاری عجب افتاد بدین شیفته ما را مومن نه بود غالب و کافر نتوان گفت

نیز می‌گوید:

یارب ز جنون طرح غمی در نظرم ریز صد بادیه در قالب دیوار و درم ریز
در نتیجه فراخنای عشق اشعار متصوفانه فارسی ساختی وسیع دارد. پیوسته از ویژگی‌های تازه آن سخن در میان هست. ولی درباره انتهای عشق حقیقی یا حقیقت مطلق یعنی خداوند کریم یا به صورت دیگر خطاب به ذات خداوندی در اشعار غالب موجود است ولی متأسفانه مردمان بیشتر اشعار مجازی غالب را می‌بینند و اشعار روحانی یا حقیقی را فراموش می‌کنند:

زاهد و سامان پرستان راضی انداز ما که ما

خود شریک هیچ کس در دهر دو عالم نیستم

دشمنی خیزد ز شرکت تا به قصد دوستی

عاقبت گم کرده دنیا طلب هم نیستم^۱

*

شیخ مستغنی بدین و برهمن مغرور کفر

مست حسن دوست را با کفر و ایمان کار نیست

*

ایمان به غیب تفرقه‌ها رفت از ضمیر

ز اسما گزشته‌ایم و مسمی نوشته‌ایم^۲

چه خوش گفته:

۱. اردوی معلی، ص ۱۹۷.

۲. شرح غزلیات غالب فارسی، جلد دوم، ص ۵۰۷.

خطی بر هستی عالم کشیدیم از مژده بستن ز خود رفتیم و هم با خویشتن برؤیم دنیا را^۱

✱

سوز ترا روان همه در خویشتن گرفت از داغ تهمت‌ی به جگر بسته‌ایم ما^۲

مآخذ

۱. انور معظم‌ناب. کئی فکری و ابھنگیاں، به ہمت شاہد ماہلی، ۲۰۱۱ م.
۲. تبسم، صوفی غلام مصطفی، شرح غزلیات غالب فارسی، جلد اول، طبع کاک آفست پرنٹرس دہلی، ۲۰۰۶ م.
۳. حالی، مولانا الطاف حسین، یادگار غالب، شانتی پریس، الہ آباد، ۱۹۷۰ م.
۴. دانش، شعبہ فارسی، دانشگاه کشمیر، سرینگر، ۱۹۸۷ م.
۵. دیوان امام خمینی، موسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم.
۶. رام، مالک، عیار غالب [یتقریب صد سالہ یادگار غالب]، فوریه ۱۹۶۹ م.
۷. سالانہ میگزین گل لالہ، شعبہ بہبود طلباء دانشگاه کشمیر، ۲۰۱۰-۲۰۱۱ م.
۸. صابری، سید محمد مصطفی‌ناب. اور تصوف، نیشنل آرٹ پریس الہ آباد، ۱۹۷۷ م.
۹. فاروقی، خواجہ احمد، اردوی معلی، غالب نمبر، دانشگاه دہلی، شمارہ ۱۰.
۱۰. فریدی، مغیث‌الدین، انتخاب غزلیات حافظ، دہلی، ستمبر ۱۹۵۷ م.

۱. یادگار غالب، ص ۱۹۸.

۲. همان، ص ۲۰۰.